

مفسرید یا بازیگر؟

حسن بهگر



ما دایم توسط رسانه های خبری بمباران می شویم و از بسیاری مطالب به هیجان می آییم و واکنش نشان می دهیم. ولی آیا این به معنای سیاسی بودن است؟ برای نمونه ما خبر یک اعتصاب را می شنویم و در فیس بوک و توئیتر و غیره به حمایت از آن برمی خیزیم و چنانکه اعتصاب به هر علتی فروکش کرد بعد چه می کنیم؟ آیا ما بعنوان انسان های سیاسی به وظایف خود عمل کرده ایم؟ کوشش می کنم برای این پرسش ها پاسخی بیا بم.

از دهه ی نود، علاقمندان به مسایل سیاسی فرصتی یافته اند تا در فضای اینترنتی، در سایت ها و وبلاگ ها مطالب مورد علاقه خود را بخوانند و به اظهار نظر بپردازند یا خود چیزی بنویسند. اینطور که می فهمم بطور کلی چه خواهیم و چه نخواهیم ادبیات رو به سوی اینترنتی شدن می رود. سیاست هم از این تحول مصون نیست و این وسیله برای اطلاع رسانی و گردآوردن هواخواهان و بسیج کردن مردم به ویژه در هنگام انتخابات یا تظاهرات و غیره استفاده می شود. بررسی تأثیرات مثبت و منفی این تحول را بر شکل و محتوای گفتار سیاسی، به اهل فن واگذار می کنم. در اینجا می خواهم چند پرسش در زمینه فعالیت سیاسی مطرح کنم .

شک نیست اینترنت چشم انداز مبارزه ی سیاسی را تغییر داده است. دولت ها کنترل کمتری دارند و خبرها و نظرات انعکاس وسیعی می یابند. مشارکت سیاسی با طرز استفاده از تکنولوژی جدید پیوند خورده است و شهروندی دیجیتال تولید کرده است. شاید اینترنت به گسترش دموکراسی کمک کند، این را آینده نشان خواهد داد ولی همینقدر مشخص است که به حکومت های اقتدار گرا نیز با عرضه ی روش های جدید و گوناگونی برای کنترل جامعه یاری میرساند.

سؤال من این است که چرا ما در همه جا و بخصوص اینترنت، بیشتر مفسر سیاسی هستیم تا فعال سیاسی. مفسران سیاسی اغلب نام کارشناس بر خود نهاده اند، ولی اصلاً معلوم نیست در چه امری کارشناسند. کارشناس معادل Expert انگلیسی است و در فارسی متخصص معنی می

دهد. ولی این کلمه دوپهلوست، چون هم معنای تخصص به طور کلی را میدهد و هم به یک درجه ی دانشگاهی اطلاق میشود. کارشناس ارشد که در انگلیسی MA یا Master of Science گفته می شود، در فارسی به معنای فوق لیسانس گرفته شده است. آیا همینقدر که مدرک لیسانس یا فوق لیسانس در امور تاریخ و یا علوم انسانی داشته باشیم کافی است تا در سیاست نظر بدهیم؟ آیا این کارشناسان ارشدی که در بی بی سی یا رادیو فردا می بینیم، از کسانی که در رشته ی خود متخصص هستند و فقط کارشناس نامیده می شوند، صلاحیت بیشتری برای اظهار نظر دارند؟ آیا این کارشناسان ارشد، هم از فعالان سیاسی هم وارد ترند به امور؟ بیهوده نیست که در این میان نسل فعال سیاسی دارد و رمی افتد. گویی فعال سیاسی مقام و مرتبه ای کمتر از مفسر سیاسی جنت مکان دارد. انگار اولی قرار است نقشه بکشد و این دومی بیل بزند! انگار وقتی فعال ترقی کرد کارشناس می شود!

در صورتی که فعال سیاسی که سابقه ی سیاسی دارد و دست اندرکار سیاست است کارشناس به معنای جامع است. شوربختانه از آنجا که سیاست بی در و پیکرترین و بی عاقبت ترین حرفه در کشور ماست، همه خود را محق می دانند اظهار نظر کنند و نظر خود را هم صائب بشمارند. کسی اگر قصاب یا مکانیک نباشد نمی تواند درکار یک قصاب یا یک مکانیک دخالت کند چون به او تشر خواهند زد که فضولی موقوف. اما در سیاست همه دخالت می کنند و همه صاحب نظر هستند و این روزها، همه مفسر. مسئله این است که با تفسیر خالی کاری درست نمی شود. ما اگر طالب تغییر سیاسی در کشور هستیم، باید نحوه ی سازماندهی را بدانیم و به ایجاد تشکل های سیاسی بپردازیم تا بتوانیم ساختار یک حکومت ایده آل را پی ریزی کنیم.

بیخود نیست که یک اپوزیسیون منسجم در برابر جمهوری اسلامی نداریم. چون تشکل و سازمان نداریم، چون فعال سیاسی نداریم. همه خود را در شبکه های اجتماعی عضو کرده اند فکر می کنند که فقط با خبرسانی کار سیاسی می کنند. کسی خود را فعال سیاسی معرفی نمی کند چون گویی دون شأنش است. غافل از اینکه بدون چارچوب فکری درست که معمولاً با عضویت در گروه های سیاسی به دست میاید، گشتن در شبکه های اجتماعی و دنباله روی از خبرهای هیجان انگیز ساختگی که تبع این نوع ولگردی است، بازیچه ی دست همان قدرت هایی می شوند که تصور می کنند دارند با آنها مبارزه می کنند.

فعال سیاسی فردی است که آگاهانه برای تاثیر گذاری و برای ایجاد تغییر در جامعه کوشش می کند یا در برابر بی عدالتی و ظلم مبارزه

و مقاومت می کند. فعال سیاسی اغلب برای پیشبرد اهداف خود در سازمان یا حزب و گروهی عضویت دارد. مشارکت سیاسی، مشارکت در تفسیر امور نیست بلکه در مشارکت در عمل سیاسی است.

اگر می خواهید به یاری میهن و هم میهنان خود بیایید، به سبک مفسر های خانگی فوتبال که پای تلویزیون اظهار نظر می کنند، جلوی کامپیوتر ننشینید. وارد بازی شوید تا کاری از پیش ببرید. کاری از سیاسی شدن مهم تر نیست و اول کمکی که مردم ایران محتاجش هستند، کمک سیاسی است که از دارو و غذا هم برایشان واجب تر است. به آنها یاری کنید.

حسن بهگر

۷سه شنبه، ۲۴ دی ۱۳۹۸

برگرفته از سایت iranliberal.com

حقیقت جایگزین ندارد

رامین کامران

از اعتراضات آبان ماه به این سو، فشار تبلیغاتی آمریکا و متحدانش بر جمهوری اسلامی و نیز اپوزیسیون سالم ایرانی که امربرشان نیست، شدت گرفته است. این فشار حکایت از توهم یکسره کردن کار به ضرب هوجبگری و تقویت اغتشاش ذهنی و عملی دارد. برای اینکه کار



دولت های خارجی مخالف جمهوری اسلامی پیش برود، باید مردم ایران در سردرگمی فکری و سرگشتگی عملی که دنبال آن است بمانند، تا نتوانند راه خود را بجویند و تصمیمی سنجیده اتخاذ نمایند. به این حساب، باید از برآمدن هر رهبری فکری و عملی که بتواند آنها را به

سوی منافع ملی شان رهنمون باشد، جلوگیری کرد تا در برابر آتش توپخانه رسانه ای، حفاظی نداشته باشند، یا به فرمان آن حرکت کنند و یا اینکه اصلاً فلج بشوند.

این آتش شدید در سه مورد به کار گرفته شد.

اول مورد حمید نوری که به اتهام شراکت در سرکوب و قتل مخالفان طی ده شصت، در سوئد بازداشت شده است. روشن است که هم مخالفان نظام اسلامی و حتی میتوان گفت هر ایرانی که مختصری عدالت خواهی در وجودش باشد، خواستار محاکمه و مجازات تمامی کسانی است که در سرکوبهای سیاسی و بخصوص قتلهای دستجمعی حکومت اسلامی، دست داشته اند. ولی متأسفانه، از روز اول، تمامی سر و صدای تبلیغاتی که دو تعزیه گردان بدنام هم دارد، روی این متمرکز گشته که شخص بازداشت شده را به همه مجرم معرفی کند. یک کلام: هیچکس تا دادگاه به جرمش رسیدگی نکرده مجرم نیست، متهم است، وگرنه میشود دادگاه انقلاب یا اسلامی. آسمان به زمین بیاید، همین است که هست. اگر اینرا بدهید برود، از عدالت چیزی نخواهد ماند. متأسفانه هر کس اینرا یادآوری کرده، یا به سؤسابق مشهود متولیان پرونده اشاره نموده، در معرض شدیدترین اعتراض ها و تعرضها قرار گرفته.

مورد دوم ترور سلیمانی است. برای موجه جلوه دادن این عمل که نه از نظر حقوقی و نه سیاسی توجیه بردار نبود. فشار رسانه ای که در مورد فیسبوک - چنانکه انتظار میرفت - صورت سانسور صریح هم پیدا کرد، یک هدف معین را تعقیب مینمود: جلوگیری از هر بحث متعادل و سنجش جوانب مختلف قضیه. با کوشش در گذاشتن تمامی جنایات ممکن بر گردن سلیمانی. معاون رئیس جمهور آمریکا، حتی یازده سپتامبر را هم به نوعی او نسبت داد، فقط حمله به پرل هاربر را از قلم انداخت. اینجا نیز هرکس مردم را به قضاوت متعادل فراخواند، متهم به تجلیل از سلیمانی و هواداری از رژیم و... شد.

مورد سوم، ساقط کردن هواپیمای اوکراینی است. پس از سه روز که حکومت ایران رسماً پذیرفت که آتش پدافند هوایی کشور این هواپیما را ساقط نموده، کار باید حواله میشد به متخصصان و خواندن جعبه سیاه و... و از حوز هوجی بازی بیرون میرفت. متأسفانه نرفت و کوشش دستگاه های تبلیغاتی متمرکز شد بر القأ کردن این فکر به مردم که حکومت از روی قصد هواپیما را سرنگون کرده است! بی هیچ دلیل قانع کننده و به ضرب تکرار حرف به انحاء مختلف. طبعاً اگر کسی زبان باز کرد که این حرف منطقی نیست و دو ویدئویی که از طرف

نیویورک تایمز پخش شده، در معرض انتقاد جدی است و مطلقاً قابل اعتماد نیست، به طرفداری از حکومت متهم شد.

در این هر سه مورد، کوشش وسیعی انجام گرفته تا بحث را از هر مجرای عقلانی دور نگاه دارد و با اتکای به یک چیز: نفرت مردم ایران از نظامی که چهل سال است، نه فقط از حقوق اساسی خود محرومشان کرده است و دست به هزار جرم و جنایت آلوده، بل با وقاحت و دریدگی تمام توی چشمشان زل زده و به آنها دروغ گفته است. این رفتار، مردم را در موقعیتی قرار داده که تمایل دارند تا هر چه حکومت میگوید، دروغ بشمرند و هر چه در مخالفت با حکومت گفته شود، راست. مسئول این وضعیت، جز خود حکومت اسلامی نیست و هیچ بخش آنرا نمیتواند بر گردن امپریالیسم و صهیونیسم و... بیاندازد. این رفتار و گفتار، مردم ایران در موقعیتی قرار داده است که میتوان با استفاده از یک مکانیسم واکنشی ساده، واداشتشان تا خلاف منافع خود هم عمل نکنند. آنهایی که میخواهند ایران را با تشویق هرج و مرج به سوی نابودی ببرند، از این وضعیت کمال سؤاستفاده را میکنند.

برای اثبات دروغگویی اسلام‌گرایان، هنوز از داستان سینما رکس صحبت میشود. به یاد بیاورید که آنجا نیز از همین نفرت مردم از دولت وقیح و دروغزن آریامهری سؤاستفاده شد تا دروغی بزرگ به آنها قبولانده بشود. خود دولت هم چنان به منفور بودن خویش و بی اعتمادی مردم، مطمئن بود که حتی جرأت نکرد حقیقت را که کشف کرده بود، با همگان در میان بگذارد، چون میدانست که هیچکس باور نخواهد کرد - نهایت درجۀ ورشکستگی اخلاقی. از آن روز تا به امروز، تکنیکهای بازی دادن شما مردم فرقی نکرده.

اینرا هیچوقت فراموش نکنید: حقیقت جایگزین ندارد. اگر بر سر آن سهل انگاری به خرج دهید، شما را به هر جایی خواهند کشید. واکنش سینما رکسی نشان ندهید.

رامین کامران

۱۹ ژانویه ۲۰۲۰، ۲۹ دی ۱۳۹۸

برگرفته از سایت iranliberal.com

نداشته باشند را در سوی کمپ مردمی نمیدانند. در واقع، ازین نگاه بخش بسیار بزرگی از دمکراتها و چپها در اپوزیسیون واقعی و مردمی جای نمیگیرند.

البته کاستی های بسیار دیگری نیز وجود دارند. اما برای کوتاه نمودن این نوشته، در اینجا، کنار این دو برداشت انحرافی، به گرایش نسبتا درست، سازگار با واقعیتهای اجتماعی و مناسب برای ایجاد انسجام اتحادی گسترده در بین فعالان و جریانهای مترقی در اپوزیسیون اشاره میگردد. در ایران، مانند بسیاری از دیگر جوامع، آرایش طبقاتی در جامعه متنوع است. چشم انداز تاریخی که سمتگیری تحولات در جامعه را به سوی دو قطب سرمایه دار و پرولتاریا ارزیابی می نمود، به لحاظ کمی و کیفی تبلور نیافته است. تقریبا در سراسر دنیا در کنار اقلیتی بسیار کوچک از صاحبان سرمایه و قدرت (بین 1 تا 3 درصد) و تضعیف طبقه متوسط؛ جمعیت بالای 80 درصدی با تفاوتهای نسبتا کوچک به لحاظ داشتن ثروت و قدرت؛ به طبقات و اقشار کارگر، کارمند، زحمتکش، محروم و دارای سرمایه اندک تعلق دارند.

در عین حال، با اینکه در اغلب جوامع جمعیت کمتر از 50 درصد حقوق بگیر هستند، اما سطح زندگی بین اکثر صاحبکاران کوچک و خرده سرمایه داران با کارمزد بگیران تفاوت زیادی ندارد. در ایران که تورم بالای 50 درصد است، " 40 تا 45 درصد جامعه شهری در زیر خط فقر" و " 6 میلیون بیکار" وجود دارد. در چارچوب سیاستهای نئولیبرال، تیم دولت روحانی و وابستگان سرمایه دار "هم در بخش خصوصی و هم در بخش دولتی و هم شبه دولتی، صاحبان منافع اقتصادی هستند" (فریبرز رئیس دانا، اخبار روز، گرفته شده از روزنامه آرمان ملی ۲۷ آذر ۱۳۹۸). در واقع، بودجه دولتی عمدتا بر اساس مالیات بر ارزش افزوده (مالیات بر مصرف) صورت میگیرد (اخبار روز 30 نوامبر 2019) که بسیار ناعادلانه و به ضرر طبقات پایین میباشد. طبق این نوع برنامه های اقتصادی در امتداد بحران ساختاری در مناسبات فاسد سرمایه داری ایران و بخش انجماد سیستم اعتباری کشور، "جز ثروتمندتر شدن حلقه ثروتمندان" روند دیگری در جریان نیست .

تحت سلطه نظام ارتجاعی و یک رژیم ستمگر و فاسد، علاوه بر وجود آرایش غیر متعارف اجتماعی و بسیاری از موانع سیاسی و همچنین فرهنگی در ایران، ضروری است که اهداف آزادیخواهانه و برابری خواهانه در درجه اول عمدتا بر روی محور مبارزات جنبشهای

دمکراتیک اجتماعی در داخل کشور جهت برکناری جمهوری اسلامی و استقرار دمکراسی صورت گیرد. البته جنبشهای مردمی مشخصات بومی خود را با مجموعه ای از خصلتهای متنوع دارند و مهم است که گرایشهای مترقی و در سطح ممکن فرا سرمایه داری تقویت گردند. برای مثال، مخالفت قاطع با دخالت از جانب قدرتهای خارجی و اصولاً مقابله با تعرضهای سیاسی و نظامی امپریالیستی که نهایتاً خواهان "انتقال ارزش اقتصادی از کشور تحت سلطه" هستند (امپریالیسم و آینده ما / پرویز صداقت، نقد اقتصاد سیاسی، 4 اکتبر 2019)، اهمیت دارد. در عین حال خط کشی با ایده های طرفدار نظام موروئی و جریانات وابسته به دول خارجی، اپوزیسیون مردمی را از ناهنجاریهای سیاسی مبرا میکند.

اما بیرون از اصول حیاتی سیاسی مانند آنچه که در خطوط بالا اشاره گردید، شکل گیری یک اپوزیسیون متحد مردمی نمیتواند که صرفاً بر اساس خطوط ایدئولوژیک (ب.م. سوسیالیسم و مذهب) انجام یابد. ایده های آزادیخواهانه و عدالتجویانه بطور نامشخص و فرموله نشده در میان اکثریت مردم وجود دارند و در سراسر جهان در جنبشهای مردم (ب.م. کارگری، زنان، محیط زیست، ضد خشونت پلیس، ضد تبعیضات نژادی و جنسیتی)، افراد غیر مذهبی، مذهبی، سوسیالیست و دمکرات های ناروشن در مورد آسیب های سرمایه داری، مشترکاً فعالیت میکنند. در ایران، حرکت های وسیع اعتراضی، بویژه از دی ماه 1396 بعد، در ابتدا حول مطالبات اقتصادی شروع شد و در پروسه تاریخی در جهت مقابله با خفقان سیاسی و ستمهای اجتماعی سمت و سوی گسترده تری یافته، بخشی از جنبش بخود ابعاد ضد استثماری و ضد امپریالیستی گرفت.

اما این حرکت دمکراتیک مردمی عمدتاً در محدوده مطالبات آزادیخواهانه سیاسی و عدالتجویانه اقتصادی و اجتماعی شکل گرفته است. کنشگران سیاسی و معتقد به ایجاد انسجام در اپوزیسیون مناسب است که با توجه به ایده های غالب سیاسی و اجتماعی عمده شده از سوی اکثریت توده های مردم، مسیر مبارزه را انتخاب کنند. مهم است که سمت و سوی سیاسی موجود در بین فعالان جنبشهای اجتماعی را بدرستی شناسائی کرد و بر اساس توانمندی های ممکن ماهیت و مضمون شعارها و اهداف را معین نمود. در خیزش های دی ماه 96 و آبان ماه 98 اکثر تظاهرکنندگان به طبقات متوسط و تهی دست و از جمله کارگران، کارمندان، متخصصان، فعالان خرده پا، بیکاران و محرومان تعلق داشتند. با توجه به نوع شعارهای طرح شده میتوان

گفت که افراد و جریانهای شرکت کننده عمدتاً در راستای مقابله با استبداد سیاسی/مذهبی و طرح مطالبات عدالتجویانه اقتصادی حرکت نموده، دارای صفوف وسیعی از طبقات متنوع و متأثر از ایده های طبقاتی و غیر طبقاتی بوده اند. در واقع مرکز ثقل این جبهه از جنبشهای مردمی را که هنوز انسجام نگرفته است، ایده دموکراسی خواهی، عدالت طلبی و مقاومت در مقابل دخالت قدرتهای خارجی تشکیل میدهد.

بر این اساس، نبود یک اپوزیسیون متحد از افراد و جریانهای فعال در جنبشهای اجتماعی در داخل ایران، معضل اساسی در مقابل مردم آزادیخواه و برابری طلب میباشد. بر عهده کنشگران و تلاشگران آزادیخواه و عدالتجو، بویژه در داخل کشور است که در امتداد مشارکت در مبارزات حق طلبانه مردم و کمک به طرح مطالبات عام و دمکراتیک، همچنین با عمده کردن نیاز به عبور از نظام موجود، ضرورت برای ایجاد اتحادی گسترده از مبارزان آزادیخواه، دمکرات، ضد امپریالیست و ساختار شکن را دامن بزنند. توده های مردم خواهان انجام این حرکت مترقی و سرنوشت ساز هستند.

فرامرز دادور

28 ژانویه 2020

راه انقلاب باز می شود . حسن بهگر

انتخابات عبارتست از منصوب کردن یک یا چند نفر برای مسئولیت های سیاسی و اداره کشور و در حقیقت تکنیکی است در خدمت دموکراسی، به این معنا که قدرت از مردم است و آنان می توانند در اداره ی کشور دخیل باشند. با انتخابات مردم تصمیم می گیرند که چه کسانی بر آنان و کشور حکومت کند.



در یک انتخابات آزاد مردم حق دارند خود را کاندیدا کنند ولی در

جمهوری اسلامی با بودن شورای نگهبان که برگزیده ی رهبری است کاندیداها الگ شده و رد می شوند و مردم فقط بین کاندیداها حکومت باید انتخاب کنند که در حقیقت انتصاب است در لباس انتخابات.

برای اینکه انتخابات آزاد باشد در درجه ی نخست باید احزاب و سازمان های سیاسی آزاد باشند. پس از انقلاب 57 و به قدرت رسیدن ملایان همه احزاب و سازمان ها سرکوب شده و به هیچ حزب و سازمانی به بهانه اینکه لایحه ی احزاب تصویب نشده اجازه فعالیت ندادند و سپس قانونی تصویب کردند که در ماده ی اول آن آمده بود :

«ماده 1 - حزب، جمعیت، انجمن، سازمان سیاسی و امثال آنها تشکیلاتی است که دارای مرامنامه و اساسنامه بوده و توسط یک گروه اشخاص حقیقی معتقد به آرمانها و مشی سیاسی معین تأسیس شده و اهداف، برنامه ها و رفتار آن به صورتی به اصول اداره کشور و خط مشی کلی نظام جمهوری اسلامی ایران مربوط باشد.» (1)

حزبی که اهداف و برنامه هایش به صورتی منطبق با خط مشی نظام باشد چیزی جز پادویی نظام و پامنبری آن نیست. این ماده ی مسخره در حقیقت چهره ی توتالیترا این حکومت را به معرض نمایش می گذارد. همین ماده اول ما را از خواندن بقیه این قانون بی نیاز می کند.

نکته جالب اینست که قانون بالا ظاهراً با امضای علی اکبر رفسنجانی به عنوان رئیس مجلس در سال 1360 تصویب شده ولی تا آنجا که بیاد دارم انتشار بیرونی نیافت زیرا بخاطر مطالب آن برای مردمی که برای آزادی و دموکراسی انقلاب کرده بودند موهن و باور نکردنی بود و امکان اعتراض گسترده می رفت و جرأت انتشارش را نیافتند ولی تا توانستند به این بهانه تشکیل اتحادیه، سندیکا و انجمن و غیره را به بهانه ی آنکه قانون احزاب تصویب نشده معوق گذاشتند.

در تاریخ 1395/8/26 حسن روحانی قانون احزاب را از مجلس گذراند و مطالب قبلی را سر و صورت مقبول تری داد :

«۱- حزب: تشکیلاتی است متشکل از اشخاص حقیقی که با برنامه مشخص در جهت کسب و مشارکت در قدرت سیاسی و نقد و اصلاح آن، در چهارچوب قوانین و مقررات نظام جمهوری اسلامی ایران براساس مرامنامه و اساسنامه مصوب خود در سطح ملی یا استانی فعالیت می کند.»

البته مشخص است که فقط توانسته اند در این مدت خود را قانع کنند که از حزب یک تعریف معمولی ارائه بدهند که تا کنون نیزجامه عمل

نپوشیده و با کنترل های ولایت فقیه همچنان دربر روی همان پاشنه خواهد چرخید.

گذشته از احزاب، کدام آزادی بیان و آزادی تجمع وجود دارد. قدیمی ترین تشکیلات سیاسی ما یعنی جبهه ملی از هیچگونه آزادی برخوردار نیست و همواره جلسات آن با تهدید تعطیل شده است. در چهل سال گذشته زندان ها انباشته از روزنامه نگاران و مخالفان بوده است و به هیچ تجمعی جز خودی ها اجازه گردهمایی داده نشده است.

دیگر اینکه یک حکومت منتخب نباید آلوده به ارتشاء و فساد باشد و اگر چنین چیزی اتفاق افتاد با توجه به مسئولیتش باید در مقابل رأی دهندگان پاسخگو باشد. هنگامی که میلیاردها ثروت کشور توسط مسئولان خودی و نورچشمی ها و آقازاده ها به غارت رفته و رهبر به گفتن کش ندهید اکتفا کرده است این حکومت فاسد و جنایتکار فقط قابل طرد کردن است نه رأی دادن.

مردم باید امنیت داشته و در برابر قانون حقوق برابر داشته باشند. هنگامی که تبعیض دینی بیداد می کند و بسیاری از دیگر ادیان رسمی اعدام و زندانی و سربه نیست شده اند و حتا از دادن کارت ملی به ادیان غیر رسمی خودداری می شود. هنگامیکه حقوق نیمی از جمعیت کشور زنان زیر پا گذاشته شده است چگونه از حقوق برابر می توان سخن گفت.

خلاصه اینکه هیچ یک از ویژگی های دموکراتیک در این نظام وجود ندارد که شایسته ی رأی دادن باشد و باید این نمایش را تحریم کرد.

نکته جالب توجه در جمهوری اسلامی اینست که خودش را حکومت دیکتاتور یا توتالیتر نمی داند بلکه فقط با داشتن یک پارلمان ساختگی، خودش را یک حکومت دموکرات نسبی در منطقه معرفی می کند و مسئولان حکومت در برابر ناظران خارجی این مجلس فرمایشی و دستچین شده را به رخ آنها می کشند که ما ایم «طاووس علیین شده».

باید این نمایش مضحک و مسخره را برای همیشه رسوا کرد و چهره ی واقعی حکومت را به جهانیان نشان داد. نگذارید اصلاح طلبان دوباره با طرح انتخاب بین بد و بدتر، این چهره ی کریه را با سیدخندان و با رنگ سبز و بنفش یا هر رنگ دیگری، شما را رنگ کنند. همه در این حکومت تزویر و دروغ و جنایت شریکند و باید بروند.

این بار مثل این است که مردم به طور جدی متوجه بازی شده اند و

دیگر دل به دروغ های اصلاح طلبان نمی دهند. اول شعار های طرد اصلاح طلبان را شنیدیم، حال گویا مردم میخواهند، چنان که باید از روز اول می کردند، به صندوق رأی پشت کنند تا حکومت را از این حقانیت (مشروعیت) قلبی که به بهای ارزان می خرد، محروم سازند.

ولی رأی ندادن کافی نیست، مهم این است که مردم به هر ترتیب که می توانند و به هر کس که میتوانند، بگویند که رأی نخواهند داد و برای چه رأی نخواهند داد. این است پیامی که باید به همه داده شود تا همگان بفهمند که دیگر این بازی در ایران به سر آمده است.

گذر از اصلاح طلبی و پشت کردن به صندوق رأی، هر دو، مقدمه است برای رفتن به سوی براندازی و انقلاب. مردم باید بدانند که تا وقتی نخواهند با کلمه ی انقلاب لجاجت کنند، گرفتار عواقب انقلاب بد عاقبت اسلامی خواهند ماند. اگر می خواهید از حاصل انقلاب قبلی خلاص شوید باید انقلاب جدیدی بکنید.

حسن بهگر

جمعه، ۱۱ بهمن ۱۳۹۸

Friday, January 31, 2020

برگرفته از سایت ایران لیبرال

به کجا میروید؟

رامین کامران

شلوغی بی سر و ته این روزها در ایران، همه را نگران میکند و طبعاً باعث می‌گردد که دوستان دلواپسی‌هایشان را با ما در میان بگذارند و خواستار پرداختن به این مسائل بگردند - شده ایم مسئول پخش آهنگهای درخواستی. حال از تشویق دیگران گذشته، خود من هم نگرانم...



یکی از جنبه‌های بسیار مضحک و بی معنی که در تظاهرات اخیر عراق و لبنان دیدیم و ممکن است که کم کم به ایران هم سرایت کند، تظاهرات برای اعلام «نمیخواهیم» است که البته در اروپا نیز، در اعتراضات دانشجویی دیده شده است و اصولاً چیز بی معنا و یاوه ایست.

بسیاری اعتراضات در مخالفت با چیزی انجام میشود و یک بعد «نمیخواهیم» دارد، ولی منظور من این نیست. مقصودم از تظاهرات «نمیخواهیم» این نوع اعتراضاتی است که فقط و فقط متمرکز است بر رد یک چیز و گاهی اوقات همه چیز، بدون عرض^۱ جایگزین برای این چیزهای که نابود باید گردد. مثلاً در لبنان که کشوری است دارای قانون اساسی دمکراتیک و انتخاباتش هم مورد ایراد اساسی نیست، مدتها عده ای به خیابان ریختند و فریاد سر دادند که هم^۲ سیاستمداران باید بروند که حرف چرند بود و به جایی هم نرسید. افتضاح بی معنی بودن این کار که تحت عنوان تظاهرات چنان و اعتراضات چنین، از سوی هم^۳ رسانه های بزرگ هم پوشش داده شد و برایش کلی تبلیغ شد، به جایی کشید که صدای میشل عون، رئیس جمهور کشور را هم درآورد که از کوره در رفت و به تظاهرات کنندگان گفت خودتان بروید.

در عراق هم موضوع چندان تفاوتی نداشت، چون آنجا هم انتخابات دمکراتیک است و مورد ایراد اساسی نیست. البته بعضی نتیجه اش را نمیپسندند که مشکل خودشان است... به هر حال، در آنجا نیز همین شعار دوریالی سر داده شد و هنوز هم عده ای دنبالش هستند.

فهمیدن این امر که نمیتوان از تمامی طبق^۴ حاکم^۵ یک کشور دمکراتیک خواست که بروند، خیلی مشکل نیست. اصلاً بروند که چه کسی بیاید؟ ولی آنهایی که میخواستند این دو کشور را به هر قیمت که هست بر هم بریزند، چنین شعار مسخره ای را رواج دادند و متأسفانه یک مشت نادان را هم پیدا کردند که بریزند توی خیابان و شعاری بدهند که مرغ پخته را هم به خنده میانداخت. ایرانیهایی که از این هر دو

تعریف کرده و میکنند، فراوانند و لزومی به اسم آوردن نیست.

در مورد ایران و در وضعیت فعلی، کمابیش شاهد موقعیتی مشابه هستیم. کمابیشی که قسمت کمش این است که انتخابات جمهوری اسلامی، نه از دور و نه از نزدیک، هیچ ارتباطی به دمکراسی ندارد. بخش بیش هم البته دارد؛ اینکه شعار همه بروند دادن، بدون داشتن جایگزین، در ایران از لبنان و عراق بسیار خطرناکتر است. چرا؟ اول به این دلیل که چون از دمکراسی خبری نیست، موجه تر میتواند جلوه کند و این بر خطرش میافزاید. چیزی را بردن و جایگزینی نداشتن، آنهم در زمین سیاست، بی نهایت خطرناک است و هر چه هست، حتماً خوش عاقبت نیست. دوم اینکه اسباب این بدعاقبتی، در ایران بسیار فراهم است و اصلاً هدف اصلی آنهایی که میخواهند منطقه را زیر و رو کنند و بدهند دست اسرائیل، ایران است، نه عراق یا لبنان.

دنبال خلأ سیاسی رفتن، یکی از ناخردانه ترین افکاری است که ممکن است به ذهن کسی خطور کند. خلأ سیاسی یعنی جنگ همه علیه همه، همانی که هابز توصیف کرده و بقیه از قول او تکرار میکنند. او گفته در این حال آدمی گرگ آدمی میشود و همه نیز همینطور ترجمه کرده اند که فقط نارسا نیست، زشت هم هست. در این وضعیت آدمی دَدِ آدمی میشود، نه گرگ. وقتی هیچ نظم سیاسی نباشد، آدمیان از حیات انسانی به سطح حیات ددان نزول میکنند. فرصتی بود برای گفتن دو کلمه راجع به این ترجمه تحت اللفظی و نارسا و البته بسیار رایج که مدتها روی دلم مانده بود.

از تدقیقات لسانی گذشته، این موقعیت تقریباً هیچگاه در عمل دست نمیدهد و به نهایت نادر است. یعنی اسباب ادارت سیاسی جامعه و نظم سیاسی، به یکباره رخت برنمیبندد. وقتی مرکز سیاسی و دولتی نباشد، نهاد های دیگر اجتماعی وظایف آن نهاد اصلی را بر عهده میگیرند. فئودالیت همین بود، ملوک الطوایفی هم که در ایران میگویند، در هنگام سقوط دولت مرکزی مجال ظهور پیدا میکرد. یعنی وقتی دولت نبود، میدان به تاخت و تاز نهاد ها و گروه هایی داده میشود که اصلاً حقی بر قدرت سیاسی ندارند و گاه اصلاً کارشان این نیست. صفویان، تا قبل از رسیدن به سلطنت، فرق درویشان مسلح بودند. میپرسید چه ربطی بین درویشی و حمل سلاح هست؟ از بابت مفهومی هیچ، ولی خط واصل بین این دو، آن موقعیت سیاسی است که دولتی موجود نیست و کارش زمین مانده که هر کسی چهار نفر را دور خود جمع کرد بتواند بردارد. شیخ صفی الدین هم مشتی مرید داشت، فرصت مناسب بود که مسلحشان کند و دم و دستگاه راه بیاندازد. چون دولتی هم نبود،

شد ملجأ یک عده مردم بی پناه و...

البته امروز قرار نیست دولت ایران از بین برود و آنهایی که میخواهند نابودش کنند تا وضعیتی شبیه به لیبی پیدا کند، از حالا هم به فکر این هستند که چه کسانی را جایگزین آن کنند و وحدت کشور را به کثرت مبدل سازند. گفتم چه کسانی و نه چه کسی را، چون هدف از بین بردن وحدت است، مثل لیبی و برنامه از ابتدا این است.

حال نتیجه گیری از این حرفها خطاب به تظاهرکنندگانی که نقداً میخواهند منار اسلامی اسلامی را از بنیان برکنند، بدون اینکه چاهی برایش کنده باشند و بدتر از آن، بدون اینکه بدانند قرار است جای خودش چه بگذارند. اصل حرفی که میزنید و برنامه ای که دارید بسیار درست و متین است. این منار را که گذاشته اند وسط خیابان و مزاحم همه است، باید برد گذاشت در مسجد که جایش همانجاست، نه جای دیگر. ولی فکر این هم باشید که جای خودش چه خواهید گذاشت. نمیشود فقط به نصف کار فکر کنید و بقیه اش را به امید خدا رها سازید. هنوز کار از کار نگذشته و وقت هست. نگویید که دمکراسی میخواهم یا حقوق بشر میخواهم، اینها درسی است که هر بچه دبستانی میتواند پس بدهد و در عمل هم میتواند به هر جایی ختم شود. ببینید دقیقاً چه رژیم قرار است بیاید و چه کسی قرار است برایتان بیاورد. از این حرفهای نامعقول هم نزنید که خودمان همگی رهبریم و کارها خودش درست خواهد شد و... چهل سال پیش، پدرانمان همین جور دلخوشی ها را داشتند که کار کشید به اینجایی که هستیم. اگر اینهمه از آنها انتقاد کرده اید و مایلید که کارتان به افتضاح نکشد، از همین الان به فکرش باشید، رژیم که افتاد دیگر دیر است و دور زود از دستتان درمیاید.

خلاصه اینکه در نهایت، باید فکر کنید که قرار است خودتان برای خودتان تکلیف تعیین کنید یا اینکه اختیارتان را بدهید دست چهارتا رسان [] دروغپرداز خارجی یا اصلاً همین فیسبوک و همتایانش. این فکریست که باید از همین حالا بکنید، نه فردا. لشکر آمال خودتان باشید، نه سیاهی لشکر توطئه [] دیگران.

رامین کامران

۱۶ ژانویه [] ۲۰۲۰، ۲۶ دی ۱۳۹۸

برگرفته از سایت iranliberal.com

“ انقلاب نیمه کاره ”



به بهانه سالگرد قیام بهمن 1357

سیروان هدایت وزیری

وقتی که حوادث و واقعه ای همچون قیام بهمن را در ذهن خود ترسیم می کنیم ، از خود می پرسیم که واقعه سال ۵۷ صرفاً یک قیام بود و یا یک انقلاب !!!

ابعاد و عظمت تحولاتی که در سال ۵۷ رخ داد ، بی شک از یک قیام فراتر بود و این تحول به یک تغییر ماهوی جامعه فراروید . با پایان دادن به یک سلطنت و ساقط کردن یک سلسله دیگر از رژیم های سلطنتی در ایران به توسط مردم ، می توان آن را انقلاب نامید ، ولی انقلاب نیمه کاره ! از این نقطه نظر ، انقلاب ، با توجه به دست بدست شدن قدرت سیاسی ناهنجار ، از گام بعدی و نهایت تکمیل آن باز ماند و نیمه کاره ماند . بر این حسب ، قدرت سیاسی از سلطنت سلسله پهلوی بازستانده شد و اما قدرت به سلطنت مابانه مذهب تعویض گردید و این مکانیزم دست بدست شدن قدرت سیاسی ، شک و شبهه را بوجود می آورد که تحولات سال ۵۷ نه انقلاب ، بلکه صرفاً یک قیام بشمار می آید .

آنچه که به نظرات ساقط شوندگان و خلع شوندگان در تحولات سال ۵۷ نیز بر می گردد ، تحول در سال ۵۷ “ وقوع یک کودتایی سیاسی بیش

نبوده است “.

در هر صورت ، هر چه زمان از وقوع سال ۵۷ می گذرد ، خیلی از “ اما “ و “ اگر “ ها مطرح می شوند . و هرچه زمان به سالگرد قیام ۵۷ اضافه می شود ، شک و تردید ها برای تکرار همچون تحولی افزایش می یابد . ولی برآستی چرا قیام به انقلاب تام و تمام تبدیل نشد ؟ و چه عواملی سد راه این تحول شد ؟ . آنچه که پیداست ، نیروهای سیاسی و روشنفکران جامعه در آن زمان نقش اساسی را در روند و پروسه تحولات سال ۵۷ را ایفا کرده اند . بطوریکه غیر سیاسی بودن کلیت جامعه در آن زمان ، نقش روشنفکران و اقلیتی از فعالین سیاسی را هر چه بیشتر برجسته تر کرده بود و آنان در تعیین جهت و انتخاب مهر های سیاسی از راست تا چپ ، نقش اساسی را داشته اند .

آنچه که پیداست و نظر بر این نیز هست ، اماج و امال قیام ۵۷ تکمیل یک انقلاب بورژوایی -دمکراتیک بود که این امال و آرزو ، از سوی خیلی از نخله های سیاسی در گذشته دنبال شده بود و برایش مبارزه کرده اند . انقلاب مشروطه ، جنبش های مترقی ملیت ها در ایران ، همانند جمهوری آذربایجان ، جمهوری کردستان ، جمهوری گیلان ، مبارزات قشقایها و خیلی دیگر از مبارزات مترقی .

ولی جامعه در تحت حاکمیت جمهوری اسلامی برخلاف این اماج و آرزوها جهت داده شد . روند طبیعی بعد از قیام این می باید می شد که دولت موقت بازرگان و با همکاری سوسیالیست و دمکرات ها کاملا استقرار پیدا می کرد و به دنبال آن جامعه را به سوی یک جامعه بورژوایی و سکولار سوق داده می شد و این مکانیزم ، می توانست جامعه ایران را متعادل و بیشتر کلاسیکه نماید . ولی استراتژی احزاب برادر همانند حزب توده در پیروی از خطوط کنگره ۲۰ اتحاد جماهیر شوروی وقت ، با برهان “ راه رشد غیر سرمایه داری به سوسیالیسم “ و “ دولت عموم خلقی “ جبهه ارتجاع مابانه خمینی را مستحکم کرد و با توجیهه اینکه خمینی “ ضد امپریالیستی “ و به طبع آن ، اقدامات حکومتی اش “ عموم خلقی “ است ، به طرفداری از خمینی برخاست و در عین حال خمینی را ترغیب نمود که اعضای دولت موقت را ، “ مشتی وابسته به استکبار جهانی و امپریالیست هستند “ به حساب آورد . در این راه “ موفقیت هایی “ بوجود آمد و اعضای دولت موقت که عمدتا بخشی از لایه های روشنفکر و طرفدار مصدقی بودند ، به حاشیه رانده شدند و سقوط کردند ، در همینجاست که انقلاب نیمه کاره می ماند و قدرت سیاسی به دست ، ارتجاع “ ضد امپریالیست “ می افتد . با به دستگیری قدرت سیاسی از جانب ارتجاع ، خصومت هایی علیه امریکا

بوجود می آید ، بطوریکه همه مسائل دیپلماتیک تحت الشعاع قرار می گیرد و تنظیم روابط بین المللی از جانب حکومت جمهوری اسلامی به زیگ زاگ های غیر متناوب تبدیل می شود . و در عرصه اقتصاد نیز از رشد موزون باز می ماند ، طوریکه خمینی به این اعتقاد می افتد که “ اقتصاد مال خراست ” . در نتیجه آنچه که برجسته می شود و مایه علائق حزب توده و شرکاه نیز می شود ، نه پایه های مادی جامعه ، بلکه صرفا سیاست با مایه های ضد امپریالیستی دولت حاکمه است . در اینجاست که تز “ راه رشد غیر سرمایه داری به سوسیالیسم ” و در عین حال به اصطلاح “ برآیند رشد سیاسی جامعه به سوی سوسیالیسم ” انگار در جامعه مهیا شده است ، که “ حقانیت حکومت جمهوری اسلامی ” از سوی آنان برسمیت شناخته می شود .

آنچه که شایان توجه نیز هست ، هماهنگی بخش عظیمی از نیروهای چپ و “ مدافع سوسیالیسم ” با سیاست “ راه رشد غیر سرمایه داری ” و دولت عموم خلقی “ خمینی بود . در اینجا هرچه “ شعارهای ” ضد امپریالیست “ و شیطان بزرگ امریکا “ برجامعه ایران تنین می افکند ، به همان نسبت توهم به “ برآیند سیاسی جامعه به سوی سوسیالیسم ” بیشتر می شود ، در اینجا برگ برنده به سود “ اتحاد جماهیر شوروی ” سابق تمام می شود . اما آنچه که برای این نوع چپ ها مطرح نمی شد ، تحقق خواست مردم در جهت تکمیل انقلاب بود . خواست استقرار جمهوری به معنای کلمه : “ حکومت مردم بر مردم ، جدایی دین از دولت ، آزادی بی قید و شرط سیاسی احزاب و افراد جامعه ، آزادی زنان در همه قلمروهای شخصی و خصوصی ، لغو تبعیضات عقیدتی ، فرهنگی ، جنسی و قومی و ملییتی ، احقاق حقوق قوم و ملیت ها ، تا مین رفاه اجتماعی همانند بیمه ، بهداشت رایگان برای همه آحاد جامعه ، حق تشکیل اتحادیه و سندیکای کارگران و کارمندان ، پایبندی به مفاد و منشور سازمان ملل متحد ، استحکام روابط حسنه با تمامی کشورهای عضو سازمان ملل متحد و از جمله کشورهای مجاور ” . این خواست و آرزوها تا جایی نادیده و فراموش می شوند ، تا حدی که دستاورد قیام ۵۷ تهی به نظر می رسد ، اما جیب چپا و لگراها ی حکومتی پر و مایه دار . شاید بتوان گفت زمینه های عملی پر شدن جیب های چپا و لگران مدیون سیاست پراگماتیستی ، دولت به اصطلاح “ عموم خلقی ” خمینی و دیکته شدن سیاست به اصطلاح ، ضد امپریالیستی و امریکایی از جانب احزاب سیاسی از جمله حزب توده بوده باشد .

در هر صورت آنچه که می توان از قیام بهمن سال ۵۷ و بعد از این واقعه ، درس گرفت ، این هست که سیاست های تاکنونی رژیم جمهوری

اسلامی در پیروی از ضدیت با به اصطلاح " امپریالیستم " و " استکباری جهانی ، جامعه ایران را از هر لحاظی خدشه دار نموده ، و در پی آن اقتصاد را ورشکسته کرده و با سیاست یک بام و دو هوا ، ایران را به نیشخند جامعه جهانی در آورده و آسیب های اجتماعی را چند صد برابر کرده است . قهتی ، گرسنگی ، فقر و فلاکت در جامعه ایران و تحت ستم مضاعف قرار دادن ملیت های گوناگون ایران ، و در عین حال اتهام بی جای رژیم در به اصطلاح وابستگان " استکبار جهانی " و سرکوب آنان بخاطر این نوع توجیهات ، نمونه های ناگوار این نوع سیاست هاست . با این وجود اینها ، آنچه که قابل توجه نیز هست ، خیلی از نیروهای به اصطلاح چپ و سوسیالیست در پیروی از این سیاست های رژیم ، هنوز هم سردرگمند و با گرفتن ژست های " ضد سرمایه داری " و " امپریالیستی " موجب هرچه فرسایشی کردن طول عمر رژیم و سیاست های تا کنونی آن می شوند . اینک آنان آنقدر خود را ضعیف می بینند ، که ترجیح می دهند در گزار سیاست " ضد سرمایه داری " و " امپریالیستی " و در عین حال در ناشی از غلتیدن به پوپولیسم ، خود را در آغوش رژیم احساس کنند .

در هر حال ، اگرچه حدود چهل و یک سال از قیام 22 بهمن می گذرد ، ولی همچنان بعنوان یک انقلاب نیمه کار پا برجاست . زیرا که مبارزات مردم تا به این حال برای تحقق خواست خود بدون وقفه ادامه داده اند . در اینجا وظیفه نیروهای انقلابی هست که با درک مسائل دمکراتیک و ماهیت انقلاب دمکراتیک آن ، انقلاب نیمه کاره ای که در چنبره رژیم جمهوری اسلامی مسدود شده ، بازستانند و آن را تکمیل نمایند .

به پاس جانبختگان قیام بهمن سال 57 .